



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۶/۱۴

عزیز الله کهگدای

## یادداشت‌های مرحوم حافظ نور محمد کهگدای (قسمت ۳۰)

امسال ۱۳۴۶ شمسی روز اول ماه مبارک رمضان لیل دهم قوس و هواهم سرد بود و از شب دوم به معیت ذات شاهانه به ختم قرآن کریم در مسجد مبارک ارگ استاده شدیم و به شب ۱۷ قوس ختم کلام الله مبارک را انجام دادیم. در این سال ختم قرآن مجید به امامت قاری محمد عمر صورت گرفت که قاری صاحب از اول تا آخر فتحه نگرفت و ذات شاهانه در تمام شب های ختم شامل بودند. شاملین این ختم عبارت اند از اشخاص آتی:

اعلیحضرت همایونی، رئیس شورای ملی داکتر عبدالظاهر، رئیس اعیان آقای عبدالهادی داوی «نسبت تکلیف معده تنها ۴ شب آمدند»، وزیر دفاع ملی خان محمد خان پولیزائی، وزیر عدلیه محمد اصغر خان «به باعث درد کمر تنها دو شب اشتراک کردند»، وزیر داخله محمد عمر وردک، وزیر فواید عامه آقای مساء، وزیر مخابرات انجینر محمد عظیم گران، وزیر پلان عبدالصمد حامد، دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان طیاره، تورن جنرال عبدالرؤف خان رئیس حرکات وزارت دفاع ملی، محمد موسی شفیق مشاور وزارت خارجه، آقای روان فرهادی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه، مولوی عبدالصیر عضو ستره محکمه، مولوی عبید الله صافی از ستره محکمه، محمد نوروز خان، قاضی مرافعه کابل، سناتو مولوی غلام نبی کاموی، میر صاحب سید قاسم خان، رئیس قبائل سید مسعود، لوی درستیز غلام فاروق خان، داکتر اعلیحضرت، داکتر محمد فتاح نجم، آقای کشتیار، سید داؤد الحسینی، علی محمد خان، حکیم خان ضیائی و وزیر اطلاعات و کلتور داکتر انس خان «تنها در شب ختم اشتراک کردند»، سردار عبدالولی و شهزاده احمد شاه و شهزاده محمد نادر. من سرمنشی حضور، محمد عمر خان سریاور حربی، تورن جنرال عبدالرحمان خان قوماندان گارد، محمد حسن خان رئیس گارد خصوصی و حاجی امین الله خان معین وزارت دربار در همه شبهای ختم قرآن مجید اشتراک ورزیدیم و معاون تشریفات دربار محمد عثمان علومی گاهگاهی در ختم حضور می یافت.

**حافظ عبدالغفار خان معین اول مجلس اعیان گفت:** روزی در گلگشت پغمان محمود بیگ «طرزی» مرحوم را که کلاه خود را در دست گرفته، خوشحال و مستانه آهسته آهسته قدم میزد. من از وضع رفتارش دریافتم که جناب شان از نشئه صهبای مست و سرشار است. نرمک نرمک نزدیک وی شده با احترام زیاد گفتم:

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است      به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

او به خوشرویی گفت: حافظ صاحب غفار خان! خدای تعالی می فرماید: **وَإِذَا مَرَّ بِالْغَوْمِ وَاكْرَامًا** «اگر به کدام کار لغو گذرتان شد از آن بزرگانه بگذرید».

**حضرت صاحب بتخاک،** که کابل می آمدند در مسجد جامع ملا محمود واقع شور بازار کابل که یک مسجد آبرومندانه بود فرود می شدند. روزی یکی از پسر درایان عرض کرد: حضرت صاحب! مردم از جناب شما شکوه دارند که، طبیعت جناب تان با وزراء و ثروتمندان سازگار است و هر که از این گونه مردم مشرف میشود، همان ساعت توشک، جای و جای برای شان سرشته می شود، ولی به غربا و فقراء کمتر التفات می نمایید؟ حضرت صاحب چنین فرمودند: برادر! این ها را که خداوند غنی عزت داده و بمراتب ارجمند رسانیده است، من چکنم که به عزت شان نپردازم.

**استاد قاسم خواننده مشهور گفت:** روزی مرد ملایی از من سوال کرد که چرا ریشت را می تراشی؟ استاد حاضر جواب به وی گفت: ملا صاحب! این چنین جزئیات از شما هم می ماند! ملا باغروری که داشت گفت: چگونه؟ من به وی گفتم: خود حضرت رسول کریم «ص» در ۶۳ سال عمر شریف خود از پنج چهارک زیادتر خوراک نکرده اند

و حالانکه جناب خود شما فی روز پنج چهارک خوراک نوش جان میفرمائید ، ملاصاحب با همان ریش طویل خود، به حساب خود رسیده گفت : **به خدا که جواب دادن سخت است** .

**خلیفه قاسم و امیرشہید**: امیرصاحب شہید در یکی از اسفار مشرقی بدره نور برای اطفال قبائلی کلاه ، پیراهن وزیرجامه ، پزار و غیره میداد . در آن وقتها درعمله ہم این عمل شاه چنین معنی میشد. چون امیرصاحب اولادان قبائلی را بدست خود اکسا میکند ، مدعایش آنست تا درعین حال کدام حسن قبلوی را ہم انتخاب نماید واز آن حظ ببرد. در یکی از چنین روز ها در حالیکه امیر صاحب مصروف این داد و دہش بود « **خلیفه قاسم** » چنین خواند :

### سودا زده و در بدر و کوی بگویم شاید کہ ببینم رخ لیلا بہ بہانہ

امیرصاحب کہ از افواہات عملہ واقف بود ، ملتفت معنی این فرد شدہ، گفت: این سخن را تو میگوئی یا کسی دیگر ہم؟ خلیفہ قاسم عرض کرد: امیرصاحب ! بی ارادہ از زبان من برآمدہ است. امیرصاحب گفت: ای قاسم جو! ہرکہ ہرطور گمان کند اما **خدا خو میداند** .

**امیر صاحب در جگدک**: در یکی از روزها امیر حبیب اللہ خان در جگدک در بین خیمہ نشستہ بود وقاسم میخواند، دفعتاً باد تند و سختی وزید. امیر فرمود : پرده را آویزان کنید، وقتیکہ پرده آویران شد، در بین ساز و مجلس پرده شد و این پرده ہا آئینہ ہم داشت ، وقاسم فی البدیعہ خواند :

### چقدر در دلش از جانب من بود غبار کہ میان من و او آئینہ دیوار کشید

امیرصاحب نہایت خوش شدہ روی قاسم را بوسید و چند طلا برایش بخشیدہ، فرمود: این فرد را چگونه رساندی؟ قاسم گفت: **قربان! در حقیقت نصیب من با این طلا ہا بود** کہ این بیت خودش بموقع رسید .

پایان